

بازاندیشی دولت و جامعه در آغاز قرن بیست و یکم



○ فلسفه سیاسی معاصر: دولت و جامعه
○ رابرت گودین و فیلیپ پتیت (گردآورندگان)
○ موسی اکرمی
○ مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه
○ ۳۴۷،۱۳۸۱ صفحه

○ محمد توحید فام
استادیار دانشگاه آزاد اسلامی - تهران مرکزی

هابز در پیشگفتار کتاب دربرده‌ی شهروند طرح خویش را به صورت پرداختن به پژوهشی دقیق‌تر در حقوق دولت‌ها و وظایف اتباع وصف می‌کند این اندیشه که رویارویی افراد و دولت‌ها موضوع اصلی نظریه سیاسی است تقریباً از سوی همگان پذیرفته شده است. بدین ترتیب هابز برنامه‌ای جدید برای رشته‌ای که ادعا می‌کرد ابلاغ کرده است یعنی دانش سیاسی، وضع نمود. این که او از وظایف اتباع در برابر دولت سخن می‌گفت نه در برابر شخص یک حکمران، نظری نسبتاً جدید و بحث‌برانگیز بود. به اعتقاد او ما صرفاً در برابر دولت وظیفه داریم از این رو سخن هابز را می‌توان نشانه پایان یک مرحله‌ی خاص در تاریخ نظریه‌ی سیاسی و نیز آغاز مرحله‌ی مشخص دیگر دانست.

سخن هابز اعلام‌کننده‌ی پایان دوره‌ای است که در آن با مفهوم قدرت دولتی در چارچوب فره‌مندان و شخصی‌تر برخورد می‌شده است یعنی پایان مفهوم ارگاتیکی دولت (دولت به معنی حکومت) و آغاز مفهوم

جمع‌بندی از نظریات دولت و جامعه است که با برقراری ارتباطی تنگاتنگ بین این دو مفهوم بستر مناسبی را برای عموم علاقمندان مطالعه تحولات مفاهیم اساسی فلسفه سیاسی فراهم می‌آورد.

۱. دولت. کوئنتین اسکینر بحث مفصلی را راجع به واژه‌ی دولت در این مقاله مطرح می‌سازد. ولی چرا در آغاز قرن ۲۱ مقاله‌ای در باب دولت آن هم واژه‌شناسی دولت نوشته می‌شود؟ چرا این مسئله مهم می‌شود که قدرت دولت از کدامین منبع سرچشمه می‌گیرد؟ از شخص حاکم و یا از مردم؟ بحث اساسی مقاله آن است که قدرت دولت از شخص حاکم است و یا مردم؟ در این میان نظریه‌های مختلفی ارائه می‌شود ولی نهایتاً این تعریف پذیرفته می‌شود که دولت یک شخصیت حقوقی است که قدرت‌ش از مردم است و در کل نقش مهمی به اراده‌ی مردم در مفهوم جدید دولت داده می‌شود. اسکینر چنین آغاز می‌کند که از زمانی که توماس

مقدمه:

در جهان متغیر کنونی مفاهیم به عنوان ابزار تجزیه و تحلیل و وسیله ساخت نظریه‌ها همواره دستخوش تحول‌اند. این تحول نتیجه‌ی تغییرات عمیق جوامع بشری، تلقی انسان از خود جامعه و جهان و تلاش انسان برای پاسخگویی به مشکلات و نیازهای واقعی هر عصر است. کتاب حاضر تحول دولت و جامعه را از آغاز پیدایش دولت تا به امروز به گونه‌ای به تصویر می‌کشد که گویا رابطه‌ی منطقی و معکوس بین این دو مفهوم وجود دارد: گذار از دولت مداخله‌جو و جامعه‌ی منفعل به سوی دولت حداقل و جامعه‌ی فعال. هر چند که کتاب از چند مقاله مستقل و توسط تی چنداز نویسندگان صاحب‌نام به رشته تحریر درآمده است ولیکن رابطه‌ی منطقی بین فصل‌های هشتگانه وجود دارد، به گونه‌ای که گردآورندگان مقالات سعی نموده‌اند تا ضمن بازاندیشی دولت و جامعه در خلال مباحث جنگانه فرآیند گذار به دموکراسی را از بدو تشکیل دولت تاکنون به تصویر کشند. کتاب نوعی

مکانیکی دولت (دولت به معنی ابزار و مکانیسمی ساخته دست انسان برای تنظیم امر سیاسی).

در میان نظریه‌پردازان جمهوری خواه ایتالیایی دوران رنسانس، آنچه مبنای این نگرش بود این بود که هرگونه قدرتی فسادپذیر است. در نتیجه تنها راه کسب اطمینان از این که قوانین خیر عمومی را پیش می‌برند باید این باشد که کل شهروندان مسئول امور عمومی خود باشند. و یک شهر هرگز نمی‌تواند امید به حفظ حالت آزاد را داشته باشد مگر آن که بتواند شروط دقیق و آکیدی را بر حکمرانان و مقامات حکومتی تحمیل کند. این حکمرانان و مقامات حکومتی همواره باید انتخابی باشند همواره باید در جهت تحقق و ارتقای خیر عمومی مجموعه شهروندان که حاکمیت از آن آنان است بکوشند. پس هر اقتداری که حاکمان ما داشته باشند صرفاً از سوی مردم، برای خیر عمومی همه آنان، بدانان امانت داده می‌شود مردمی که قدرت اساساً در همه زمان‌ها به آنان تعلق دارد. و دستگاه حکومت چیزی بیش از بازتابی از حاکمیت مردم و ابزاری برای حفظ این حاکمیت نیست.

کوئنتین اسکینر هر چند که در این مقاله اشاره‌ای به نظریه‌های دولت (شامل نظریه‌های دولت محور و جامعه محور)، و ساختار دولت کوچک و دولت بزرگ نمی‌کند، ولی به گونه‌ای ظریف از خلال مباحث واژه‌شناسی تحول اساسی در مفهوم دولت (تحول مفهوم آرگانیکی - دولت به سان هدف - به مفهوم مکانیکی - دولت به سان وسیله) را بررسی می‌کند. در تغییر و تحول جدید که تقریباً هم‌زمان با صلح وستفالی اتفاق می‌افتد دولت به عنوان هدف که با معنای حکومت سازگارتر است به دولت به عنوان وسیله‌ای برای تنظیم امر سیاسی تبدیل می‌شود. دولت در مفهوم جدید اساساً به عنوان ابزاری در خدمت مردم و برای مردم است و بر این اساس می‌توان حرکتی معکوس از دولت منبسط‌گر و جامعه منفعل به سوی دولت حداقل و جامعه فعال از آغاز پیدایش حکومت و دولت‌ها در طول تاریخ تمدن انسانی را تا امروز مشاهده کرد.

۲. قرارداد اجتماعی به مثابه ایدئولوژی. اگر در مقاله

پیشین کوئنتین اسکینر وجود دولت را امری مکانیکی، ثانوی و ساخته دست انسان‌ها، برای انسان‌ها و در خدمت انسان‌ها می‌داند در این مقاله نیز دل‌وید گوتیه جامعه را به عنوان یک امر قراردادی و ثانوی تلقی می‌کند که انسان‌ها برای رفع پاره‌ای از نیازهای خود اقدام به تأسیس آن نموده‌اند. لذا قرارداد اجتماعی به مثابه ایدئولوژی‌ای مورد شناسایی قرار می‌گیرد که انسان‌ها با اراده‌ی آزاد خود دست به انتخاب آن زده‌اند. به این ترتیب برداشتی مثبت از ایدئولوژی ارائه می‌دهد و این نظر خود را به نظریات

جان لاک و به‌ویژه توماس هابز در مورد قرارداد اجتماعی پیوند می‌دهد. گوتیه ایدئولوژی را جزء ژرف ساخت و یا ساختار عمیق خودآگاهی می‌داند. در اینجا خودآگاهی عبارت از توانایی انسان‌ها برای اندیشیدن به خودشان در ارتباط با انسان‌های دیگر و در ارتباط با ساختارها و نهادهای انسانی است. در این اندیشه‌ها و عمل کردن‌ها برداشتی از «خود به منزله‌ی انسان» جلوه‌گر می‌شود و این برداشت یک ساخت نظری است که گوتیه آن را ایدئولوژی می‌خواند. پس به نظر وی ایدئولوژی آگاهی دروغین نیست یا دست کم لزومی ندارد که باشد اما لزوماً آگاهی پیش از تفکر است که می‌تواند موضوع تفکر باشد.

به اعتقاد گوتیه ما اندیشه‌ها و فعالیت‌هایمان را زمانی به بهترین وجه می‌فهمیم که برخوردیمان با همه‌ی این روابط به گونه‌ای باشد که گویی قراردادی‌اند. تنها رابطه‌ی خصمانه بیرون از گستره‌ی قرارداد می‌ماند. به این ترتیب گوتیه نتیجه می‌گیرد که نظریه‌ی قرارداد اجتماعی به عنوان بخشی از ایدئولوژی ما، به سرشت عینی نهادها و روابط اجتماعی ربط ندارد.

قرارداد دانستن همه‌ی روابط اجتماعی پذیرفتن این فرض است که انسان‌ها با خصوصیات انسانی ویژه مقدم بر جامعه‌اند. نظریه‌ی قرارداد این تقدم را به صورت زمانی بیان می‌کند و تصویری از انسان‌ها به دست می‌دهد که در حالتی طبیعی هستند و بر پایه‌ی قرارداد وارد جامعه می‌شوند. قراردادی‌گری در درجه اول متضمن این است که افراد انسانی را نه تنها می‌توان بلکه باید جدا از جامعه فهمید. قراردادی‌گری با این نظر همساز است که فرد مقدم بر جامعه است. انسان‌ها اگر بنا بر طبیعت خویش جامعه‌پذیر بودند نیاز به بستن قرارداد به منظور تشکیل جامعه نداشتند. پس قرارداد به مثابه بنیاد جامعه تنها مورد نیاز انسان‌هایی است که ذاتاً جامعه‌پذیر نیستند. گوتیه معتقد است که انسان زندگی در جامعه را انتخاب می‌کند همان‌گونه که زندگی تحت لوای دولت را برمی‌گزیند و انسان صرفاً بدین علت جامعه‌پذیر است که جامعه را پدید می‌آورد. البته لازمه این ادعا که انسان طبیعتی غیراجتماعی دارد این ادعا است که جامعه‌فی‌نفسه یک غایت نیست و نمی‌تواند باشد. چون جامعه قراردادی است بنابراین اختیاری دلخواهانه است.

پس جامعه از ارزشی ابزاری برای انسانی که طبیعتاً غیراجتماعی است برخوردار است. در اینجا قراردادی‌گری متضمن برداشتی از عقلانیت است که متوجه حناکثر سودمندی است. به عنوان مثال لزومی ندارد که همه‌ی اشخاص، ترک حالت طبیعی و ایجاد بازار و دولت را دارای سود ببینند. تنها در صورتی همه آنان می‌توانند دلیل کافی برای پذیرفتن قرارداد اجتماعی داشته باشند که همگی بتوانند وضع اولیه خود را اصلاح کنند. پس

عشق و میهن‌پرستی برای قراردادگرایان افسانه است و دولت قراردادگرا تنها از نظر کسی که توجه به حداکثر سودمندی دارد معقول است.

۳. قرارداد اجتماعی برادرانه. کرول پیتمن به یکی از

نقائص اساسی قرارداد اجتماعی اشاره می‌کند و آن توجهی است که در قرارداد اجتماعی به مردان شده و حق زنان نادیده گرفته شده است ولیکن در پایان مقاله به این نتیجه می‌رسد که منظور از برادری بعد حقوقی دارد و نه بعد جسمی، لذا زنان باید با انکار جسم خود به صورت بخشی از جامعه‌ی برادری عمل کنند. و بدین ترتیب سعی می‌کند که بر یکی از ایرادات وارد شده بر قرارداد اجتماعی غلبه کند.

سخن نظریه‌پردازان قرارداد اجتماعی درباره آزادی طبیعی متضمن این است که زنان به گونه‌ای مادرزادی به اندازه هر کس دیگر از آزادی طبیعی برخوردارند و بنابراین نباید بدون رضایت خودآزادی خود را از دست بدهند. برادری معمولاً به صورت نمودی از جامعه مبتنی بر اتحاد و اشتراک جلوه داده می‌شود پس برادری عملی اخلاقی و اجتماعی است و به گفته سیمون دوبووار مردان و زنان باید به گونه‌ای روشن برادری خود را تصدیق کنند. پس قرارداد اجتماعی توافقی میان افراد، پدران یا شوهران نیست بلکه پیمانی برادرانه است.

در اینجا فرد عاری از جسم می‌شود و تجرد می‌یابد تجرد و عاری شدن از جسم که برای حفظ افسانه سیاسی فرد مدنی لازم است، مسایل عمیقی را برای برادری مطرح می‌کند پس شهروندی به زنان بسط می‌یابد.

۴. تزهایی درباره نظریه‌ی دولت. کلاوس اونه و

فولکر رونگه سعی کرده‌اند تا در این مقاله دو نگاه مارکسیستی به مقوله‌ی دولت سرمایه‌داری را توضیح دهند و تزهایی را درباره‌ی دولت مطرح سازند. هر چند که از یک چنین کتابی حناقل انتظار می‌رفت که خلاصه‌ای از تمام نظریه‌های دولت را مطرح سازد ولی گردآورندگان مقالات از آنجا که به دنبال هدف خاصی بوده‌اند صرفاً به مقاله‌ای که خلاصه این مجموعه مقالات را پر کند توجه داشته‌اند و آن تأکید بر نقش حقوقی دولت است.

ش. تمسک به جامعه‌ی مدنی. چارلز تیلور سعی کرده تا در این مقاله رابطه‌ی جامعه با دولت را مشخص سازد. او معتقد است که در سال‌های اخیر مفهوم جامعه مدنی رواج مجدد یافته است و هدفه تمسک به مفهومی است که در آستانه سده نوزدهم پدید آمد که در برابر دولت قرار می‌گیرد. یکی از نخستین حوزه‌های کاربست این اصطلاح احیا شده در مورد کشورهای اروپای شرقی بود.

تصمیم‌های اتخاذ شده

از سوی سازمان‌های تقریباً منطقه‌ای یا تقریباً فراملی مانند جامعه‌ی اروپا، سازمان آتلانتیک شمالی (ناتو)

یا صندوق بین‌المللی پول، گسترده‌ی تصمیم‌گیری‌های اکثریت‌های ملی را محدود می‌کند

- یعنی غلبه‌ی غرب بر همه گزینه‌های دیگر سیاسی و اقتصادی - را اعلام کرده‌اند. و از لیبرال دموکراسی به عنوان عامل پیشرفت و از سرمایه‌داری به عنوان تنها نظام اقتصادی کارآمد دفاع شد: گفته می‌شد که کشاکش ایدئولوژیک دارد جای خود را به خرد دموکراتیک عام و تفکر بازار محور می‌دهد. اما چنین نگرشی از چند نظر نادرست است.

در نخستین وهله لیبرال دموکراسی را نمی‌توان به سادگی نشانه وحدت و یکسانی دانست و در ثانی سنت‌های لیبرالی متمایزی وجود دارند و صرفاً یک شکل نهادین لیبرال دموکراسی وجود ندارد. دیوید هلد سعی‌اش بر آن است تا در این مقاله به چند موضوع بپردازد: نخست این که پیدایش الگوهای گوناگون دموکراسی را بررسی کند، دوم این که شرایط کاربست این الگوها را مورد توجه قرار دهد، سوم این که به تحقیق در معنای دموکراسی در متن درگیر شدن روزافزون دولت‌ها و جوامع در شبکه‌های منطقه‌ای و جهانی بپردازد، و سرانجام این که شکل خاص و گستره دموکراسی را در ارتباط با نظام‌های نظارت و کنترل بین‌المللی مورد ارزیابی قرار دهد. نهایتاً گفته خواهد شد که دموکراسی تنها و تنها از قدراسیونی از دولت‌ها و جوامع دموکراتیک می‌تواند پدید آید. به عبارت دیگر در دوران کنونی اگر قرار است دموکراسی‌های ملی حفظ شوند، باید دموکراسی‌های بین‌المللی به وجود آیند.

دموکراسی در درون یک ملت - دولت یا منطقه مستلزم دموکراسی

در درون شبکه‌ای از روابط

و نیروهای بین‌المللی در هم بافته است

۶- دموکراسی: از دولت‌شهرها تا یک نظم جهان وطنی؟ دیوید هلد در این مقاله تحول اندیشه‌ی دموکراسی از دولت‌شهرها و سنت آغازین جمهوری‌خواهی تا لیبرالیسم و مارکسیسم را شرح می‌دهد. سپس ارتباط دریافت‌های مهمی که از دموکراسی وجود داشته است به شرایط کنونی مورد بررسی قرار می‌گیرد. در پرتو پیوندهای پیچیده میان دولت‌ها و جوامع، مجموعه مباحثی مطرح می‌شوند که برنامه‌ی جدیدی برای نظریه دموکراسی عرضه می‌کنند برنامه‌ای که از توجه صرف به جامعه‌ی سیاسی خاص و ملت-دولت دور می‌شود. پس از بررسی تعدادی از الگوهای مهم نظم بین‌المللی نظیر نظام دول و چارچوب منشور ملل متحد، دموکراسی بین‌المللی جهان وطنانه مطرح می‌شود. با آن که این طرح مشکلاتی دارد، دلایل نیرومندی بر گریزناپذیری آن برای حفظ و توسعه دموکراسی، هم در درون کشورهای موجود و هم در میان آنها عرضه می‌شود.

مقاله‌ی دیوید هلد ارتباط تنگاتنگی با سایر مقالات این مجموعه دارد و آن اینکه بهترین نظام برای دولت‌ها از آغاز تا تکوین دولت تا به امروز عبارت از نظام دموکراتیک است که در عصرهای مختلف به گونه‌های مختلف بروز کرده است. هلد معتقد است که دموکراسی به پیروزی تاریخی‌ای در برابر دیگر شکل‌های حکومت دست یافته است، چرا که امروزه تقریباً همه ادعا دارند که دموکرات‌اند، با این همه گفتار و رفتار این نظام‌ها غالباً نفاق‌زایی با هم دارد. اکثریت زیادی از اندیشمندان از یونان باستان تا عصر حاضر به شدت از نظریه و عمل دموکراسی انتقاد کرده‌اند. وانگهی دموکراسی شکلی از حکومت است که ایجاد و حفظ آن نسبتاً دشوار است. تاریخ اروپای سده بیستم به تنهایی این موضوع را نشان می‌دهد: نزدیک بود که فاشیسم، نازیسم و استالینیسم دموکراسی را یکسره از میان ببرند. با چنین سابقه‌ای، آنچه نگران‌کننده است این است که بعضی از مفسران سیاسی اخیر، پایان تاریخ

جامعه مدنی معرف آن چیزی بود که که آن کشورها از آن محروم شده بودند و برای ایجاد دوباره آن مبارزه می‌کردند. شبکه‌ای از انجمن‌ها و جمعیت‌های خودمختار، مستقل از دولت، که شهروندان را در ارتباط با مسایل مورد علاقه عموم به هم پیوند می‌دادند و با صرف موجودیت یا عملشان می‌توانستند تأثیری بر سیاست عمومی داشته باشند. در این مفهوم چنین تصور می‌شد که دموکراسی‌های لیبرال غربی از جوامع مدنی فعال برخوردارند. جامعه مدنی بدین معنا به آن چیزی اشاره دارد که الگوی لنینیستی حکومت آن را اساساً نفی کرده بود. اما در استفاده از اصطلاح جامعه مدنی، متفکران شرق و غرب می‌خواستند چیزی بیش از وابستگی متقابل دولت و جامعه را بیان کنند. همچنین می‌خواستند به چیزی از تاریخ و عمل دموکراسی‌های غربی به عنوان الگو استناد کنند.

تیلور نهایتاً به این نتیجه می‌رسد که جامعه‌ی مدنی، صرفاً به علت جایگاهش در بافت فکری و نهادین آزادی غربی، تقریباً نقشی تضمین شده دارد. تمایز میان جامعه مدنی و دولت واقعاً برای سنت غربی مهم است. و می‌توان گفت که جامعه مدنی به صورت ابزاری ضروری برای دفاع در برابر تهدیدهای خاص آزادی که در سنت غربی نهفته بود پدید آمد. اما تا آنجا که دولت مدرن هنوز زندگی اتباع را کنترل می‌کند ایجاد تمایز میان جامعه مدنی و دولت همچنان لازم به نظر می‌رسد. بنابراین می‌توان گفت که تمایز میان جامعه مدنی و دولت برای برداشتمان از آنچه باید حافظ آزادی باشد اهمیتی اساسی دارد. اما تعاریف ظاهراً ساده‌تر و جالب‌تر یک جامعه آزاد، که به مفهوم اراده‌ی عمومی یا سپهر مستقل از سیاست می‌پردازند به این تمایز توجه نداشته‌اند و نهایت آن که سنت‌های سیاسی و شیوه‌ی زندگی ما از هر دو سرچشمه پدید آمده‌اند.

۶-۱. الگوهای دموکراسی. آیا دموکراسی به معنای

نوعی قدرت مردمی است یا وسیله‌ای است برای کمک به تصمیم‌گیری. این کشاکش موجب پدید آمدن سه گونه یا الگوی اساسی دموکراسی شده است. اول، دموکراسی مستقیم یا دموکراسی مشارکتی. دوم، دموکراسی لیبرالی یا دموکراسی نمایندگی. سوم گونه‌ای از دموکراسی مبتنی بر الگوی تک حزبی.

از دوران باستان تا سده هفدهم دموکراسی غالباً با جمع شدن شهروندان در مجالس و انجمن‌ها و همایشگاه‌های عمومی همراه بوده است. اوایل سده نوزدهم این اندیشه پینا شد که دموکراسی عبارت است از حق شهروندان برای مشارکت در تعیین خواست جمعی به وسیله‌ی نمایندگان انتخابی. تنها با دستیابی واقعی به حق شهروندی برای همه‌ی مردان و زنان بالغ بود که لیبرال دموکراسی شکل متمایز کنونی خود را به دست آورد.

۶-۲. دموکراسی، دولت و جامعه مدنی. جدایی دولت

از جامعه‌ی مدنی باید از عناصر اساسی نظام سیاسی دموکراتیک باشد. اما بیان این نکات به معنای تصدیق الگوی لیبرال دموکراتیک در وضعیت کنونی آن نیست. دیوید هلد معتقد است که برای شکوفا شدن دموکراسی باید آن را پدیدمای دوسویه دانست: از یک سو به قدرت

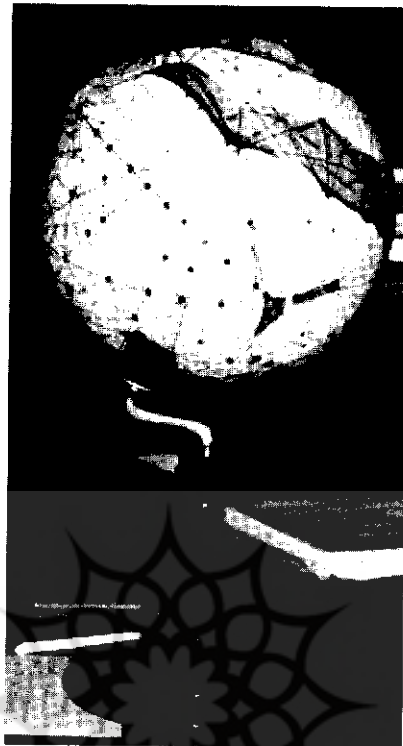
دولتی، و از سوی دیگر به بازسازی جامعه مدنی باید توجه کرد.

اگر زندگی دموکراتیک متضمن چیزی بیش از یک رأی دهی دوره‌های نباشد فعالیت‌های شهروندان تا حد زیادی به قلمرو خصوصی جامعه‌ی مدنی محدود خواهد بود. اما در صورتی که دموکراسی روندی دو سویه تلقی شود، می‌توان با ایجاد فرصت‌هایی برای مردم به منظور تثبیت خود در موقعیت شهروند بودن این وضع را اصلاح کرد. شهروند فعال می‌تواند بار دیگر به قلب زندگی عمومی برگردد و خود را درگیر قلمروهای هم دولت و هم جامعه مدنی کند.

۳-۶. دموکراسی، جهانی سازی و حکومت بین‌المللی،

در سده‌های نوزدهم و بیستم، نظریه دموکراسی به پذیرفتن رابط‌های متوازن و سازگار میان اتخاذکنندگان تصمیم‌های سیاسی و کسانی که تصمیم‌های سیاسی درباره‌ی آنان اتخاذ می‌شوند گرایش داشته است. این توازن و سازگاری غالباً در دو سطح مهم فرض شده‌اند: نخست، میان رأی‌دهندگان و تصمیم‌گیرانی که رأی‌دهندگان علی‌الاصول می‌توانند آنان را وادار به پاسخگویی کنند و دوم میان تصمیم‌های متفاوتی که تصمیم‌گیران اتخاذ کرده‌اند و انتخاب‌کنندگان آنان یعنی نهایتاً مردم یک کشور. حتی منتقدان دموکراسی‌های مدرن مسأله پاسخگویی سیاسی را در درجه اول، مسأله‌ی ملی تلقی کرده‌اند. به اعتقاد آنان ساختارهای کنونی مبتنی بر انتخاب نماینده به اندازه کافی در برابر شهروندان پاسخگو نیستند. علاوه بر این تصمیم‌های اتخاذ شده از سوی سازمان‌های تقریباً منطقه‌ای یا تقریباً فراملی مانند جامعه‌ی اروپا، سازمان آتلانتیک شمالی (ناتو) یا صندوق بین‌المللی پول، گستره‌ی تصمیم‌گیری‌های اکثریت‌های ملی را محدود می‌کند. بنابراین اندیشه‌ی جامعه‌ای که به درستی برخورد حکومت و آینده خود را تعیین کند امروزه به شدت بحث‌برانگیز است. دموکراسی در درون یک ملت - دولت یا منطقه مستلزم دموکراسی در درون شبکه‌ای از روابط و نیروهای بین‌المللی در هم بافته است.

در تاریخ بین‌المللی شاهد انواع نظرها بوده‌ایم. مفهوم نظم بین‌المللی و ستفالی، دوره‌ی ۱۶۴۸ تا ۱۹۴۵ میلادی را دربر می‌گیرد. این الگو نشان‌دهنده ظهور جامعه‌ی جهانی متشکل از دولت‌های خودفرمان است که اختلافات خود را به طور خصوصی و گاهی با توسل به زور حل می‌کنند، روابط دیپلماتیک را می‌پذیرند اما از جهت دیگر کمترین همکاری را دارند می‌خواهند منافع ملی خاص خود را بالاتر از همه منافع دیگر قرار دهند. نتیجه این بود که دولت‌ها تابع استلزامات اخلاقی بین‌المللی نبودند زیرا که آنان نماینده نظام‌های سیاسی جدا و مجزا بدون هرگونه مرجعیت مشترک بودند. در جنگ‌های اول و دوم جهانی اساس نگرش



**روندهای جهانی شدن
لزوماً به یکپارچگی فرآیندهای
جهانی منجر نمی‌شود؛
زیرا جهانی شدن می‌تواند
هم نیروهایی را به وجود آورد
که موجب پراکندگی اند
و هم نیروهایی را ایجاد کند
که وحدت‌بخش‌اند**

**این انتقاد به دیوید هلد وارد است
که مجمع پیشنهادی او
نوعی تبعیض
علیه کشورهای جهان سوم
تلقی می‌شود
که موجب به وجود آمدن
نیروهایی خودسر خواهد شد**

وستفالیایی مورد تردید قرار گرفت. در درجه اول علیه این نگرش موضع‌گیری شد که قانون بین‌الملل به گفته اوپنهایم، صرفاً و منحصرأ قانونی میان دولت‌ها است تک‌تک اشخاص و گروه‌ها به عنوان موضوع قانون بین‌الملل تلقی شدند. دوم علیه این نگرش نیز موضع‌گیری شد که قانون بین‌الملل در درجه اول درباره‌ی امور سیاسی و استراتژیک است. قانون بین‌الملل به گونه‌ای فزاینده به هماهنگ‌سازی و تنظیم موضوعات اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی توجه پیدا می‌کند و سرانجام این نظریه که تنها منبع راستین قانون بین‌الملل توافق دولت‌ها است از اساس مورد چالش قرار گرفت. تنها پس از جنگ جهانی دوم بود که الگوی جدیدی از مسئولیت و قانون بین‌المللی به طور گسترده مورد حمایت قرار گرفت که به قبول «منشور ملل متحد» منجر گردید. دولت‌هایی که هنوز نسبت به حاکمیت و خودفرمانی حساس‌اند اما با هزاران رابطه با یکدیگر پیوند دارند، تحت فشارند که اختلافات را با وسایل مسالمت‌آمیز و مطابق با معیارهای قانونی حل کنند و در تمسک به زور علی‌الاصول تابع محدودیت‌های شدیداند.

البته این برداشت کاملاً گمراه‌کننده است که دوران الگوی منشور ملل متحد به آسانی جای الگوی وستفالیایی حکومت بین‌المللی را گرفته است. علت اصلی بسط نظام بین‌المللی است. فزون بر این در حالی که منشور دولت‌ها را ملزم ساخت که منازعات را به گونه‌ای مسالمت‌آمیز از میان ببرند، این شیوه‌ها به ندرت مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

به علاوه امکان بسیج اقدامات قهرآمیز جمعی منظور شده در خود منشور علیه عمل غیرقانونی دولت هرگز عملی نشده است.

با این همه الگوی منشور ملل متحد از چندین نظر نوآورانه و اثرگذار بوده است. این نظام، عرصه بین‌المللی‌ای را فراهم ساخته است که در آن همه‌ی دولت‌ها از چند جنبه برابرنده عرض‌های که برای کشورهای جهان سوم و کسانی که خواستار راه‌حل‌های مبتنی بر رضایت و توافق برای مسایل بین‌المللی‌اند ارزش ویژه‌ای دارد. این نظام چارچوبی برای استعمارزدایی، برای ایجاد اصلاحات در نهادهای اقتصادی بین‌المللی فراهم ساخته است.

بنابراین در صورتی که نظام ملل متحد رفتاری مطابق منشور خود می‌داشت ممکن بود در سامان‌بخشی امور جهانی بین کشورها گام بزرگی به پیش باشد. از جمله دنبال کردن اقداماتی برای عملی کردن عناصر اساسی کنوانسیون‌های مربوط به حقوق، اجرای منع حق اختیاری استفاده از زور و فعال کردن نظام امنیت جمعی.

ولی الگوی ملل متحد به صورت یک الگوی دولت محور یا حاکمیت‌محور سیاست بین‌المللی باقی خواهد ماند و فاصله زیادی از آنچه می‌توان آن را نظم دموکراتیک قوی‌تر امور بین‌الملل خواند پیدا خواهد کرد. فزون بر آن،

کتاب حاضر تحول دولت و جامعه را از آغاز پیدایش دولت تا به امروز به گونه‌ای به تصویر می‌کشد که گویا رابطه‌ای منطقی و معکوس بین این دو مفهوم وجود دارد: گذار از دولت مداخله‌جو و جامعه‌ی منفعل به سوی دولت حداقل و جامعه‌ی فعال

تحولات پدید آمده در پی جهانی شدن را آن گونه که شایسته است نخواهد پذیرفت.

۴-۶. دموکراسی جهان‌وطنی و نظم بین‌المللی جدید. در دوران معاصر ملل و گروه‌های هر چه بیشتری از اندیشه حکومت مردم دفاع می‌کنند. ولی سرنوشت ملت - دولت دموکراتیک مستقل با مشکل روبرو است. با بسط اولیه اقتصاد جهانی و ظهور دولت مدرن از اواخر سده شانزدهم پیدایش تراکمی از بهم پیوستگی‌های جهانی آغاز شد. در دوران مدرن سیاست داخلی و سیاست بین‌المللی با هم آمیخته‌اند: سیاست داخلی غالباً منشأ سیاست بین‌المللی است. روندهای جهانی شدن لزوماً به یکپارچگی فزاینده‌ی جهانی منجر نمی‌شود؛ زیرا جهانی شدن می‌تواند هم نیروهایی را به وجود آورد که موجب پراکندگی‌اند و هم نیروهایی را ایجاد کند که وحدت‌بخش‌اند.

سیاست امروزه خود را بر متن جهانی به نمایش می‌گذارد که حرکت کالا و سرمایه جریان اطلاعات و ارتباطات، تبادل فرهنگی و سفر افراد آن را شکل داده است. پس لازم است که دست کم سه عنصر جهانی‌سازی را بازشناسیم. اول، تغییر ماهیت حوزه‌ی فعالیت و توانایی دولت خودفرمان حاکم از بالا به وسیله فرایندهای مربوط به بهم پیوستگی اقتصادی، سیاسی، حقوقی و نظامی چنان که قدرت سامان‌بخشی آن در بعضی از حوزه‌ها مورد چالش قرار می‌گیرد و کاهش می‌یابد. دوم، تردید گروه‌ها، جنبش‌ها و گرایش‌های ناسیونالیستی از پایین در مورد ملت - دولت به عنوان دستگاه قدرت مبتنی بر انتخابات و پاسخگو. و سوم بهم پیوستگی جهانی موجب تصمیم‌گیری‌های سیاسی‌ای می‌شود که دولت‌ها و اتباع آنها را به هم پیوند می‌دهند و ماهیت و فعالیت‌های نظام‌های سیاسی ملی را دچار تغییر می‌کنند. دموکراسی باید خود را با این سه تحول و پیامدهای آن برای مراکز قدرت ملی و بین‌المللی تطبیق دهد. اگر در این امر موفق نشود احتمالاً نقش آن در تعیین شکل و حدود فعالیت سیاسی کاهش خواهد یافت. از این رو شکل و ساختار بین‌المللی سیاست و جامعه مدنی باید بر متن اندیشه و عمل دموکراتیک ساخته شود.

اما چه باید کرد تا با توجه به عناصر سه گانه فوق، دموکراسی حفظ شود: اول این که باید حدود قلمرو و دستگاه‌های مسئول را از نو تعیین کرد، دوم باید نقش و جایگاه کارگزاری‌های نظارتی و عملیاتی منطقه‌ای و جهانی مورد بازاندیشی قرار گیرند به طوری که بتوانند در امور عمومی، مرکزیت مناسب‌تر و سودمندتری را پدید آورند. سوم این که باید اتصال نهادهای سیاسی به گروه‌ها، کارگزاری‌ها، انجمن‌ها، جمعیت‌ها و سازمان‌های مهم جامعه مدنی بین‌المللی مورد تجدید نظر قرار گیرد تا این گروه‌ها، کارگزاری‌ها و سازمان‌های مهم بتوانند با

هلد معتقد است که دموکراسی به پیروزی تاریخی‌ای در برابر دیگر شکل‌های حکومت دست یافته است، چرا که امروزه تقریباً همه ادعا دارند که دموکرات‌اند، با این همه گفتار و رفتار این نظام‌ها غالباً تفاوت زیادی با هم دارد



قبول ساختاری دارای قواعد و اصول همساز با قواعد و اصول دموکراسی جزئی از یک روند دموکراتیک بشوند. پس شرط برقراری دموکراسی چیست؟ دموکراسی باید به صورت یک امر فراملی درآید اگر قرار باشد هم در درون یک گستره جغرافیایی محدود و هم در درون جامعه گسترده‌تر بین‌المللی تحقق یابد. امروزه امکان تحقق دموکراسی باید با چارچوب بسط یابنده‌ای از نهادها و کارگزاری‌های دموکراتیک پیوند یابند. دیوید هلد چنین چارچوبی را الگوی جهان وطنی دموکراسی می‌نامد. در درجه اول این الگو مستلزم ایجاد پارلمان‌های منطقه‌ای است تا آن که تصمیم‌های آنها علی‌الاصول به عنوان منابع مستقل مشروع قانون منطقه‌ای و بین‌المللی به رسمیت شناخته شوند. فزون بر این، قرار گرفتن سازمان‌های حکومتی بین‌المللی در معرض دقت نظر عمومی و دموکراتیک شدن مراکز عملیاتی بین‌المللی اهمیت خاصی خواهند داشت.

الگوی جهان وطنی دموکراسی همراه با این تحولات حافظ مجموعه‌ای از حقوق از جمله حقوق مدنی، حقوق سیاسی، حقوق اقتصادی و حقوق اجتماعی است تا شکل و حدود تصمیم‌گیری دموکراتیک مشخص شود. این حقوق باید در برنامه‌ها و اساسنامه‌های پارلمان‌ها و انجمن‌ها در سطح ملی و بین‌المللی گنجانده و حفظ شوند و اختیار و حوزه نفوذ دادگاه‌های بین‌المللی گسترش یابد.

در تحلیل نهایی، هدف عبارت است از تشکیل یک مجمع یا مجلس دارای اعتبار و اختیار از همه دولت‌ها و جوامع دموکراتیک یک سازمان ملل متحد اصلاح و بازسازی شده یا نهادی مکمل آن. سازمان ملل متحد دو اصل متناقض را با هم ترکیب کرده است: برابری همه کشورها (یک کشور، یک رأی در مجمع عمومی) و تسلیم به قدرت ژئوپولیتیک (حق و توی خاص در شورای امنیت برای کشورهایی که قبلاً از مقام ابرقدرتی برخوردار بوده‌اند یا هم‌پایه از این مقام برخوردارند). یک مجمع معتبر و مقتدر از همه‌ی دولت‌ها و جوامع صراحتاً خواستار برتر شمردن اصول نمایندگی دموکراتیک از

اصول سیاست معتقد به ابرقدرت خواهد بود.

همچنین این مجمع، برخلاف مجمع عمومی ملل متحد حداقل در وهله اول، صرفاً مجمعی متشکل از ملل دموکرات خواهد بود که به مرور زمان ملل دیگر را، شاید بر پایه‌ی این ضرورت جلب می‌کند که هر گاه نظام‌های حکومتی آنها بخواهند در نظر اتباع خویش مشروعیت داشته باشند عضویت یافتن در مجمع را ضروری ببینند. مجمع جدید در در نخستین مراحل آن می‌تواند مکمل سازمان ملل متحد دانست که یا با گذشت زمان جای آن را خواهد گرفت یا آن را به صورتی اصلاح شده چونان مجلس دوم خواهد پذیرفت.

در اینجا این انتقال به دیوید هلد وارد است که مجمع پیشنهادی از نوعی تبعض علیه کشورهای جهان سوم تلقی می‌شود که موجب به وجود آمدن نیروهای خودسر خواهد شد. البته هلد خود به این مسئله واقف است و می‌گوید البته فکر یک مجمع بین‌المللی دموکراتیک جدید در معرض اعتراض‌هایی است که معمولاً به طرح‌های مشابه وارد می‌شوند. آیا تصمیمات را می‌تواند عملی کرد؟ قانون بین‌المللی دموکراتیک چگونه به اجرا درمی‌آید؟ آیا نیروی نظامی و پلیس متمرکزی وجود خواهد داشت و پرسش‌های دیگری از این نوع. این نگرانی‌ها از نظر هلد مهم‌اند اما بسیاری از آنها را به اعتقاد او می‌توان حل کرد. مثلاً باید تأکید کرد که یک نهاد قانونگذاری جهانی را باید در درجه اول نهاد تعیین ضابطه دانست. فزون بر این مسأله اجرای قانون در سطح منطقه‌ای و جهانی علی‌الاصول دشوار نیست: بخشی از ارتش یا پلیس یک ملت - دولت می‌تواند برای مراجع بین‌المللی جدید مأمور خدمت شود و به صورتی عدلی در اختیار آنها قرار گیرد. (شاید توجه هلد به نقش محوری آمریکا در دنیای امروز است که در آن صورت باید دید که هلد چه توجهی برای عملکرد امروزین این قدرت بزرگ دارد) به ویژه در خصوص مداخله در افغانستان و عراق به همین سان تنها تا آنجا که شکل‌های جدیدی از ایجاد نظم در چارچوب دموکراتیک بین‌المللی پدید آید

می‌توان به پذیرفتن مسئولیت و پاسخگویی از سوی قوه‌ی قهریه اندیشید: اگر قرار است نظم بین‌المللی در حال پیدایش، دموکراتیک باشد باید به این موضوعات توجه کرد. از جمله موضوعات مورد بحث می‌توان به کاهش قدرت شرکت‌ها در اعمال فشار و تأثیرگذاری بر برنامه‌ها و مباحث سیاسی و محدودسازی فعالیت‌های گروه‌های ذی‌نفع فراملیتی قدرتمند در دنبال کردن بدون کنترل منافع خویش اشاره کرد. اگر قرار باشد که افراد و مردمان در تعیین شرایط زیست خویش آزاد و برابر باشند باید حوزه‌هایی وجود داشته باشند که به اعضای خود اجازه دهند کنترل وسایلی را که در اختیار دارند بدون دخالت مستقیم سازمان‌ها و عوامل سیاسی در دست داشته باشند. آنچه در این جا مورد بحث است جامعه مدنی است که نه صرفاً برنامه‌ریزی شده است نه صرفاً بازار محور، بلکه با سازمان‌ها، انجمن‌ها، جمعیت‌ها و کارگزاری‌هایی روبه‌رو است که بسته به موانع فرایندهای دموکراتیک، طرح‌های خاص خود را دنبال می‌کنند. همچنین تثبیت مراجع منطقه‌ای به عنوان مراکز مستقل مهم در سیاست جهانی می‌تواند نقش بیشتری در از میان رفتن تقسیم دیرین جهان از سوی ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی داشته باشد.

نهایتاً با در نظر گرفتن جریان‌های جاری جهان، طرح دیوید هلد نیز به گونه‌ای به تقویت آمریکا منجر می‌شود ولی این طرح باید به عنوان یک امکان تحقق دموکراسی در سراسر جهان مورد توجه قرار گیرد به گونه‌ای که حتی خود هلد اشاره می‌کند که «البته خطرهای محتمل جدیدی وجود خواهند داشت.»

اما بحث درباره این موضوعات، طلیعه‌ی پیدایش روح و فرهنگ دموکراتیک بین‌المللی جدیدی است.

سخن پایانی:

دولت و جامعه از مفاهیم و ابزارهای اساسی تحلیل سیاسی - اجتماعی‌اند که همواره دستخوش تحول بوده‌اند. رابرت گودین و فیلیپ پیتیت سعی کرده‌اند تا با گردآوری مقالاتی در این باب، ضمن بررسی ابعاد مفهومی و معنایی این واژگان نوعی ارتباط را بین آنها برقرار کنند. دولت و جامعه هر دو فرایندهایی‌اند خلق شده توسط اراده‌ی آزاد انسان‌ها و اموری ثانوی تلقی می‌شوند. تنها دولت و جامعه‌ای مناسب حال انسان خواهد بود که مبتنی بر خواست و اراده آزاد انسان‌ها شکل گرفته باشد و این امر میسر نخواهد بود مگر آنکه فرایندی دموکراتیک در هر دو عرصه حاکم باشد که این نیز نه تنها با ایجاد دولت‌های دموکراتیک بلکه در سایه یک نظم دموکراتیک بین‌المللی و الگوی جهان وطنی دموکراسی قابل تحقق خواهد بود. این الگو، چالش و یا شاید فرصت جهان امروز است که پیامدهای متفاوتی برای دولت‌ها خواهد داشت. بنابراین ضروری است که به عنوان امری استراتژیک مورد توجه قرار گیرد.

اگر زندگی دموکراتیک

متضمن چیزی بیش از یک رأی دهی دوره‌ای نباشد،

فعالیت‌های شهروندان تا حد زیادی به قلمرو خصوصی جامعه‌ی مدنی

محدود خواهد بود